

دانشگاه و توسعه فرهنگی

نوشته: محمود رئوفی

معرفی مقاله

این مقاله در پی آن است که به تحلیل رابطه دانشگاه و توسعه فرهنگی بپردازد. در این راستا ابتدا نگارنده مفاهیم توسعه، فرهنگ و توسعه فرهنگی را تبیین نموده است. آنگاه به تحلیل نقش دانشگاه در توسعه فرهنگی در ابعاد حاکم نمودن نگرش علمی بر فرهنگ جامعه، فرهنگ پذیری، نظم پذیری جمعی، مسؤولیت پذیری و فردگرایی پرداخته است.

سپس در یک جمع‌بندی توسعه فرهنگی جوامع پیشرفته را نتیجه حرکت دانشگاه‌های آن جوامع در مسیر فرهنگ بومی‌شان دانسته است. سرانجام چند توصیه کاربردی در خصوص نقش دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در جهت انطباق علم و تکنولوژی با ساختار فرهنگی، بازشناسی، تحلیل و آموزش میراث فرهنگی و بررسی موانع فرهنگ و همچنین نقش استراتژیک دانشگاه‌ها در بازنگری صحنه جامعه نموده است.

این مقاله را آقای محمود رئوفی از همکاران مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی نوشته و در اختیار فصلنامه قرار داده است که بدین وسیله از ایشان تشکر می‌شود.

دفتر فصلنامه

مقدمه

دانشگاه مانند هر سازمان اجتماعی دیگر، دارای کارکردهای اجتماعی است. از مهمترین کارکردهای این نهاد کارکردهای آموزشی، پژوهشی، خدماتی و فرهنگی است. کارکرد آموزشی و پژوهشی دانشگاه، تولید، اشاعه و آموزش دانش، تربیت نیروهای متخصص و کارآمد در حوزه‌های متنوع علمی، پژوهش و توسعه مرزهای دانایی و توانایی است. و کارکرد خدماتی آن، ارائه خدمات مستقیم و غیرمستقیم به جامعه است. در زمینه کارکرد فرهنگی دانشگاه، می‌توان از توسعه و اعتلای فرهنگی جامعه، غنابخشی فرهنگ عمومی جهت رشد و توسعه فرهنگ علمی، حفظ، انتقال و بازاندیشی سنتها و میراث فرهنگی گذشته و تجدید حیات جامعه را نام برد.

بررسی و تحلیل رابطه میان دانشگاه و توسعه فرهنگی از دو بعد حائز اهمیت است: از یک طرف، رابطه متقابلی میان علم و تکنولوژی و فرهنگ جامعه وجود دارد. تازمانیکه فرهنگ مناسب و مساعد توسعه علم و دانش در جامعه ایجاد نشود، علم و دانش، بازار درخوری نخواهد یافت و هیچگاه راهگشای مشکلات بنیادی و اساسی جامعه نخواهد بود. ساخت علمی و ساخت فرهنگی دو نظام کاملاً مرتبط اند، که هیچ‌یک بدون دیگری نمی‌تواند کارآمدی داشته باشد.

از طرف دیگر، دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی - به شیوه جدید - در کشور ما (و سایر کشورهای در حال توسعه) بومی نبوده، بلکه از فرهنگ مغرب زمین وام گرفته شده‌اند و به همین لحاظ، بیشتر هم با فرهنگ غرب پیوند دارند تا با فرهنگ ملی و سنتی این کشورها^۱. دانشگاههای بزرگ غرب (آکسفورد، کمبریج و سوربن) به تدریج از درون حوزه‌های علمی سنتی قرون وسطی و قدیم سربرافراشته‌اند، و در واقع، ادامه طبیعی همان روند می‌باشند، و از این رو دارای ریشه و هویت تاریخی و اجتماعی اند.

عدم همخوانی و تطابق دانشگاهها با سنتهای فرهنگی و تاریخی جوامع در حال

توسعه، میوه‌های تلخی به بار آورده است. دانشگاه‌ها از یک سو باید حافظ ارزش‌ها و سنت‌های فرهنگی جامعه باشند و از سوی دیگر، ملتزم به اشاعه ارزش‌های جدید و علم و تکنولوژی مورد نیاز جامعه می‌باشند. دانشگاه باید توانایی آشتی دادن این دو مؤلفه مهم را داشته باشد، در غیر این صورت، دچار تعارض و بحران درونی و بیرونی خواهد شد. جولیوس نایرره (*J. Nyerere*) درباره نقش دانشگاه در کشورهای در حال توسعه، جملات نغزی دارد. وی می‌نویسد:

«دانشگاه در یک جامعه در حال توسعه، باید تأکید خود را بر موضوعاتی قرار دهد که برای ملتی که موجودیتش وابسته به آن است دارای اهمیت اساسی باشد، چنین دانشگاهی باید با افراد آن ملت و آرمان‌های انسانی آنان وابستگی تام داشته باشد. مادر جوامع فقیر تنها زمانی توسعه یک دانشگاه - از هر نوع آن - را موجه می‌شماریم که بتواند به تسریع رشد واقعی مردمان کمک کند، نقش دانشگاه در یک کشور در حال توسعه آن است که همکاری کند، راهنمایی فکری بدهد، نیروی انسانی پرورد و در خدمت ارتقای شأن انسان و رشد و توسعه او باشد^۲».

در این نوشته، ابتدا به تعریف مفاهیم توسعه، فرهنگ و توسعه فرهنگی می‌پردازیم، و سپس، نقش دانشگاه در «توسعه فرهنگی» را تجزیه و تحلیل می‌نماییم.

الف) توسعه:

واژه توسعه در سال‌های اخیر در جامعه ما به یکی از اصطلاحات مناقشه انگیز تبدیل شده است. به رغم کاربرد بسیار وسیع این واژه در سطح جامعه، هنوز در مورد معانی و مصادیق آن اجماع چندانی حاصل نشده است و هر کسی به بعدی از ابعاد آن نظر دارد. توسعه را می‌توان تحول و دگرگونی ارادی و عمومی در جهت پیشرفت و تجدید سازمان جوامع توسعه نیافته دانست. به عبارت دیگر، توسعه تحول جامعه سنتی به جامعه صنعتی است، چرا که صنعت یکی از مؤلفه‌های مهم جهان جدید به شمار می‌رود. در ابتدا مراد از توسعه، فرایند غربی شدن بود. چرا که غرب پیشگام توسعه جدید بوده است، اما امروزه، با توجه به نارسایی‌های توسعه به سبک غربی، تحول در نظام سرمایه‌داری، و نیز ورود برخی مؤلفه‌های غیر غربی در مفهوم توسعه، فرایند توسعه

متضمن راهها و الگوهای گوناگون تلقی می‌گردد. توسعه امری ایستا نبوده بلکه پویاست. چرا که جوامع توسعه یافته غربی بیش از این هم می‌توانند توسعه یابند. به همین جهت، امروزه از جامعه فرانونین (Post - Modern Society) در مقابل جامعه نوین (Modern Society) سخن گفته می‌شود.

«با این همه، شاید بتوان چند ملاک برای توسعه به مفهوم کلی ذکر کرد، از جمله (۱) توسعه سریع علم و کاربرد آن در تکنولوژی برای افزایش تولید در وجوه مختلف (۲) کاربرد انواع عالیتر انرژی، (۳) عقلانی شدن فعالیت‌های انسان، یعنی انضباط پذیر شدن و ترسیم رابطه‌ای روشن میان وسایل و اهداف، (۴) گسترش حوزه آگاهی از وجود شقوق و راههای مختلف در زندگی، (۵) گسترش و تنوع نهادهای اجتماعی مختلف در جهت برآوردن نیازهای فزاینده و پیدایش تنوع و تکثر در ارزشها و نهادهای اجتماعی»^۳.

برای مدتها، توسعه را درآمد سرانه، یابۀ عبارت دیگر، رشد اقتصادی مشخص می‌نمود، اما اکنون این دیدگاه تغییر یافته و منظور از آن توسعه کیفیت زندگی است^۴ که خود دارای ابعاد گوناگون و متنوعی است، به همین دلیل، امروزه از توسعه ملی با همه ابعاد متنوع آن سخن می‌گویند. توسعه باید نشان دهد که مجموعه نظام اجتماعی هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی افراد و گروههای اجتماعی داخل نظام از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج شده و به سوی وضع مطلوب از نظر مادی و معنوی سوق می‌یابد.

به طور کلی، «توسعه نوعی فرایند مشارکت مردمی عام گراست که در جهت به حداکثر رساندن انرژی مهار شده به منظور پاسخگویی به نیازهای جسمانی، روانی و اجتماعی مردم و برای رشد و شکوفایی استعدادهای آنان در جامعه سازماندهی می‌شود»^۵.

ب) فرهنگ:

تاکنون از فرهنگ تعاریف بسیار متنوع و مختلفی ارائه شده است. بدون آنکه خود را درگیر تعاریف متعدد این واژه نماییم، می‌توان گفت: «فرهنگ عبارت است از مجموعه آداب و رسوم، اعتقادات، هنجارها، ارزشها و رفتارهایی که آدمیان در زندگی روزمره آنها را به کار می‌گیرند و با آن زندگی می‌نمایند»^۶.

فرهنگ زیربنای حیات جمعی انسانها و ارزش بخش کلیه فعالیت‌های آنهاست. یکی از ویژگی‌های اساسی تمامی جوامع بشری - اعم از جوامع ساده اولیه و جوامع پیشرفته کنونی - حضور ملموس و عینی فرهنگ در تمامی ابعاد زندگی است. چه، «یکی از ابعاد اساسی پیوستگی و همبستگی افراد انسانی فرهنگ می‌باشد»^۷. به عبارت ساده‌تر، فرهنگ رami توان شیوه و راه زندگی یک جامعه دانست.

ج) توسعه فرهنگی:

توسعه فرهنگی نماد تحول در زندگی فرهنگی و روابط آن با سایر اشکال توسعه (اقتصادی، سیاسی و علمی) است، در واقع، توسعه فرهنگی را باید «افزایش ظرفیت خلاقیت و نوآوری در ارزشها و رفتارهایی دانست که آدمیان در زندگی روزمره آنها را به کار می‌گیرند و با آن زندگی می‌نمایند». این بعد از توسعه رami توان در هشت حوزه زیر خلاصه نمود:

- ۱- دسترسی به فرهنگ
- ۲- آموزش و پرورش فرهنگی و هنری
- ۳- ارتقای خلاقیت و نوآوری
- ۴- تشویق فرهنگ عامه و فرهنگ سنتی
- ۵- تقویت هویت فرهنگی
- ۶- ارتقای مبادلات فرهنگی
- ۷- حفظ میراث فرهنگی
- ۸- توسعه نگرشهای قطعی در باب فرهنگ^۸.

یکی از ابعاد بسیار مهم توسعه ملی، توسعه و باروری فرهنگ حاکم بر جامعه است، چه، پیش شرط هرگونه توسعه‌ای، توسعه فرهنگی است. توسعه بدون دستیابی به فرهنگ خاص آن، امکان‌پذیر نیست. دیدگاهها، نحوه رفتار، شیوه گفتار، جهان‌بینی و جهان‌نگری، ارزشهای دینی، نظم‌پذیری جمعی، مسئولیت‌پذیری، منطقی بودن و بسیاری از باورداشتهای فرهنگی از عوامل و عناصر تعیین‌کننده رشد و توسعه علمی و صنعتی جامعه هستند.

«توسعه فرهنگی، به تعبیر ما تنها با توسعه اقتصادی مرتبط نیست، بلکه شرط اصلی محسوب می‌شود که بدون آن جامعه نمی‌تواند خود را با پیشرفت مبهوت کننده تکنولوژی سازگار نماید. برای آنکه مردم بتوانند دنیای جدید را درک کنند و به آن شکل دهند، قدرت بیان احساسهای خود را داشته باشند و با استفاده از زبان عصر خود بایکدیگر ارتباط برقرار کنند، لازم است تا آموزش مستمر وجود داشته باشد و این شرط اصلی توسعه است، افراد قبل از اینکه بتوانند خود را با تغییرات ضروری در شغلشان وفق دهند، باید بتوانند خود را با تغییر هماهنگ سازند و این توانایی به دست نخواهد آمد مگر از طریق مجموعه‌ای از فرایندها، از طریق اطلاعات، قبول مسؤلیت آموزش شغلی، فراگرفتن شیوه‌بیین خود که در ترکیب بایکدیگر، توسعه فرهنگی را می‌سازند^۹».

از این رو باید فرهنگ و برنامه‌ریزی فرهنگی را در بحث فرایند توسعه وارد کرد و به آن اهمیت لازم را داد، بسیاری از رفتارهای فردی و جمعی ما، از فرهنگ نشأت می‌گیرد، توسعه در تمامی ابعاد آن بشدت تحت تأثیر باورهای فرهنگی است، از این رو باید «فرهنگ را محور همه برنامه‌های توسعه قرار داد...»^{۱۰}. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، زمینه فرهنگ و اندیشه جدید زودتر از نظام اقتصادی و صنعتی ظاهر شد، حتی در فرایند توسعه در غرب، تحولات فرهنگی و مذهبی و تغییر نگرشهای فرهنگی و دینی، تأثیر بسزایی بر توسعه تکنولوژیکی در آن دیار داشته است.

نقش دانشگاه در توسعه فرهنگی:

شایسته است در بحث از توسعه، روابط متقابل میان دانشگاه و توسعه فرهنگی به طور جدی پیگیری شود. چه، جامعه، دانشگاه، برنامه‌ریزان و مجریان، از ارکان اساسی توسعه محسوب می‌شوند. بدیهی است بخشی از برنامه‌ریزی علمی و سازماندهی مطلوب در فرایند توسعه را باید در دانشگاه جستجو نمود که مجمع اندیشمندان، محققان، و مولدان علم شناخته می‌شود.

به طور کلی، در زمینه روابط متقابل دانشگاه و توسعه فرهنگی دو سؤال عمده مطرح می‌شود: سؤال اول به تأثیر و نقش دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی در فرایند توسعه فرهنگی بازمی‌گردد، و سؤال دوم، به آثار فرایند توسعه فرهنگی بر ساختار دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی توجه دارد، که در این نوشتار، پاسخگویی به پرسش اول مدنظر است.

دانشگاهها از گرانبها ترین ذخایری شناخته می‌شوند که جامعه برای پیشرفت و توسعه در اختیار دارد. امروزه، این مراکز به لحاظ دارا بودن دانش و فن، در سطح جهان از اعتبار زیادی برخوردارند، و از عوامل عمده دگرگونی اجتماعی محسوب می‌شوند، نهادهای آموزش عالی باید جوانان را برای تغییرات و دگرگونیهای مداوم در جهان سراسر متحول امروزی آماده نمایند. به همین دلیل، دانشگاههای معتبر نمی‌توانند صرفاً "به صلاحیت فنی و علمی خود بسنده نمایند، بلکه باید رسالت فرهنگی خود را با توجه به ساخت اجتماعی و فرهنگی بومی شان، به انجام رسانند. دانشگاههای بزرگ جهان، فرهنگ ساز بوده‌اند و دربره‌هایی از زمان تأثیری ژرف بر تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بخشیده‌اند. «آموزش عالی به طور عام و دانشگاهها به طور خاص، بر جامعه نیز همچون افراد، آثار شدیدی می‌گذارد و از لحاظ اجتماعی، بسیج و کاربری منابع انسانی و نیز نحوه لایه‌بندی (قشر بندی) اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگرچه بسیج منابع انسانی با توسعه اقتصادی و بهره‌وری کار ارتباط تنگاتنگی دارد، بر ارزشها و شیوه زندگی آحاد اجتماع نیز تأثیر می‌گذارد»^{۱۱}.

«متأسفانه اکثر دانشگاههای کشورهای توسعه نیافته نتوانسته‌اند رسالت فرهنگی خود را با توجه به میراث تاریخی و فرهنگی جوامع خود به انجام رسانند»^{۱۲}. در جهان معاصر که کشورهای جنوب، خواهان توسعه، استقلال و رقابت با کشورهای شمال می‌باشند ناگزیر باید به ابعاد فرهنگی توسعه بیش از پیش توجه نمایند، و دانشگاههای خود را با توجه به ساخت فرهنگی بومی شان سامان دهند. و برای آنکه دانشگاهها بتوانند رسالت فرهنگی و علمی شان را به نحو مطلوب به سامان برسانند، لازم است موارد زیر را مورد تعمق قرار دهند:

- ۱- حاکم نمودن نگرش علمی بر فرهنگ جامعه
- ۲- فرهنگ پذیری
- ۳- نظم پذیری جمعی
- ۴- مسؤولیت پذیری
- ۵- فردگرایی مثبت

۱- حاکم نمودن نگرش علمی بر فرهنگ جامعه:
یکی از پیش شرطهای ضروری برای توسعه، حاکمیت نگرش علمی بر فرهنگ

جامعه است. فرهنگ عمومی باید علم را گره‌گشای مشکلات جامعه و مدیریت علمی را بهترین ابزار برای حل آن مشکلات بداند. مردم باید از نظر فرهنگی به این باور رسیده باشند که هر پدیده‌ای، علت یا عللی دارد، که قابل کشف است و کشف آنها هم با روش علمی میسر است. جامعه وقتی نظریه علمی را درست و منطقی یافت تعصبات غیر علمی را رها می‌نماید و باورهای ناسازگار و مزاحم با این بینش زدوده می‌شوند.

با حاکمیت نگرش علمی بر فرهنگ جامعه، همه درک خواهند نمود که انجام کارهای بزرگ و زیربنایی در تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مستلزم زحمت و تلاش همراه با بردباری علمی است. «حاکمیت نگرش علمی بر فرهنگ جامعه، اولین ویژگی مناسب فرهنگی برای توسعه اقتصادی است، بدون وجود این نگرش فرهنگی در جامعه، هر قدر درس بخوانیم فایده‌ای ندارد. مثلاً، درس می‌خوانیم و اقتصاددان و مشاور وزیر می‌شویم؛ مشکلی پیدا می‌شود، یادمان می‌رود که تئوری اقتصادی و کتاب خوانده‌ایم، از نو به روش سنتی برمی‌گردیم و به تفکر می‌پردازیم که چه باید بکنیم؟ یادمان می‌رود تئوریهای علمی هم وجود دارد. ممکن است کتابی را دقیقاً خوانده باشیم، اما پس از فارغ‌التحصیلی و به محض وارد شدن در بوته عمل و آزمایش به همان روحیه و نحوه عمل قبلی بازمی‌گردیم، دلیل این نوع برخوردها و رفتارها فقدان نگرش علمی در فرهنگ جامعه است»^{۱۳}.

«دانشگاه از عمده‌ترین مراکزی است که قادر است چنین روحیه فرهنگی را به جامعه منتقل نماید»^{۱۴}. نسل جوان جامعه، پس از فراگیری آموزشهای مقدماتی، وارد دانشگاه‌ها می‌شوند و پس از گذشت چند سال و فراغت از تحصیل در بخشهای مختلف جامعه مشغول فعالیت می‌شوند. حال، این نیروی عظیم، اگر با فرهنگ علمی رشد و نمو نموده باشد و این فرهنگ را «درونی» نموده باشد، در مقام عمل، تئوری‌ها و نظریه‌های علمی را به کار خواهد گرفت^{۱۵} در غیر این صورت، دانشجو پس از فراغت از تحصیل، از مطالعه، پژوهش و تفکر علمی فارغ می‌گردد و لذا تحصیل او منجر به کسب مدرکی بی حاصل خواهد شد.

مهمترین پایه توسعه و پرورش ذهن علمی در جامعه، نظام آموزشی است، که بیشترین سرمایه‌گذاری باید بر روی آن متمرکز گردد. اگر دانشگاه جدی گرفته شود، علم، معرفت و فرهنگ پژوهش به جامعه تعمیم خواهد یافت. «... با ارزش‌ترین

سرمایه‌انسانی هر جامعه، منابع طبیعی، درآمد ملی و شاخصهایی از این قبیل نیست بلکه مردم کیفی، باتحصیلات و فرهنگ و هنر، و از همه مهمتر، ذهنیت مستعد برای شکوفاییهای گوناگون انسانی است. از آنجا که علم و تحقیق را مردم پی می‌گیرند، ارتقای پذیرش عمومی از شرایط مهم توسعه و جامعه علمی - تحقیقاتی است^{۱۶}. از اساسی‌ترین گامهایی که دانشگاه در این زمینه می‌تواند بردارد، بومی نمودن علم در کشور است. به دلیل اینکه دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی از سرزمین غرب نشأت گرفته‌اند، طبیعی است که ساختار این مراکز با فضای فرهنگی - اجتماعی خود غریبان متناسب باشد، و نه با جوامعی چون ایران. از این روی، بسیاری از معضلات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ما هم بانگه و راه حل غربی، رفع نخواهد شد.

«اگرچه دانش علمی و تکنولوژی برای حل مسایل کشور، از قبیل فقر، بیماری و بی‌سوادی، مهم تلقی می‌شود، اما وارد کردن آن از کشورهای صنعتی مشکلات انطباق و کاربری به همراه دارد. دلیل این امر آن است که چنین دانشی از لحاظ ارزشی و کاربردی خنثی نیست، بلکه غربی است. روایت غربی علوم و تکنولوژی برای حل مسایل کشورهای در حال توسعه بسیار نامناسب است و دانشگاههای جهان سوم که از کتابها، برنامه‌های درسی و مطالب درسی وارد شده از کشورهای صنعتی بهره‌می‌گیرند تنها می‌توانند فارغ‌التحصیلانی تحویل دهند که برای اشتغال در همان کشورهای صنعتی مناسب‌اند. نتیجه نامناسب بودن آموزش علوم و تکنولوژی در کشورهای در حال توسعه، تربیت کارشناسانی است که مسایل کشور خود را نمی‌فهمند، به آن مسایل توجه نمی‌کنند یا خود را متعهد به حل آنها نمی‌دانند^{۱۷}».

به جای مصرف صرف علم، باید مولد علم بود. دانشگاه اگر هم خود را بر آموزش علم قرار دهد و از پژوهش و تولید علم سر باز زند، هیچگاه قادر نخواهد شد نگرش علمی را بر فرهنگ جامعه حاکم نماید^{۱۸}. افزون بر این، بدون تولید علم بومی، دانشگاهیان قادر به حل مشکلات بنیادی اجتماعی، اقتصادی، تکنولوژیکی و فرهنگی جامعه نخواهند بود، در این صورت آیامی توان از مردم انتظار داشت که از فرهنگ علمی، استقبال به عمل آورند؟ در امور علمی و آموزشی و پژوهشی کشور سرمایه‌گذاری نمایند؟ مشوق فرزندان خویش جهت کسب علم، دانش و فن باشند؟ آیامنزلت اجتماعی عالمان، محققان و دانشمندان در جامعه محفوظ می‌ماند؟ به عنوان مثال، منزلت اجتماعی

پزشکان و مهندسان در جامعه ما نسبت به عالمان علوم انسانی بالاتر است. چه، پزشکان و مهندسان، نیازهای ملموس، عینی و روزمره توده مردم را برآورده می‌سازند، در حالی که توده مردم نمی‌دانند عالمان علوم انسانی عمدتاً پاسخگوی چه نیازها و سؤالاتی می‌باشند، یا حداقل نقش اینان برای مردم مبهم است. یکی از دلایل امر این است که این علوم بیشتر غربی هستند و با توجه به شرایط اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی غرب، پی‌ریزی شده‌اند. مسلماً درد فیزیکی و جسمی غربی و ایرانی شبیه هم است، و از این نظر، علم طب در غرب و شرق کاربرد دارد. اما دردهای اجتماعی و فرهنگی غربیان و شرقیان کاملاً متفاوت است، و روشن است که جامعه‌شناسی غربی عمدتاً پاسخگوی نیازهای ما نخواهد بود.

آقای رحمان، متفکر هندی، در مقاله‌ای با عنوان «دانش و دگرگونی فرهنگی (گزارشی درباره هندوستان)» به نکات جالب اشاره می‌نماید. وی معتقد است، نظام آموزشی اروپایی که همراه بریتانیاییها وارد هند گردید، پاسخگوی نیازهای مختلف انگلیسیها بود نه هندیان. برای احراز شغل، مدرک رسمی از نظام آموزش انگلیسی لازم بود. در نتیجه، تحصیل در نظام آموزشی آنها به منزله گذرنامه‌ای برای کسب شغل به شمار می‌رفت و نه کسب ادراک و بینشی درباره پیشرفتهای جدید. وی می‌نویسد: «شیوه عرضه کردن دانش در این نظام آموزشی تناقض شدیدی با گسترش آن در اروپا داشت. در اروپا دانش بخشی از تغییر نظام تولیدی و همراه با آن جزئی از نهضت تغییر در مفهوم معرفت، روش فراگیری آن و نظام ارزشی به شمار می‌رفت. به سخن دیگر، هدف آن دگرگونی کامل جامعه بود. اما در هندوستان، دانش به عنوان یک فن - بدون داشتن نقشی در انقلاب اجتماعی - وارد شد ... علم به جای آنکه ابزاری برای دگرگونی اجتماعی شود، به فعالیت منزوی اسرارآمیزی تبدیل گردید»^{۱۹}. نتیجه امر چنین شد که صنعت بومی هند و صنعتگران سنتی فاصله‌هایشان با دانشمندان و جامعه علمی هر روز بیشتر گردید. چرا که پیشه‌وران و صنعتگران به این نتیجه رسیدند که دانش و تکنولوژی جدید عاملی در جهت بهبود وضع آنان نیست، بلکه وضعشان را به مراتب بدتر کرده است. جامعه علمی کشور نیز که خود موفق به ایجاد رابطه‌ای مؤثر با توسعه اجتماعی و فرهنگی نشده بود، روزه روز منزوی‌تر و از خود بیگانه‌تر گردید. وی در نتیجه‌گیری، می‌نویسد: «تأثیر دانش بر فرهنگ کشور در دهه‌های آینده بستگی به این خواهد داشت

که آیا ورطه بین مردم و جامعه علمی کشور کاهش خواهد یافت و یا عمیق تر خواهد شد. کاهش این شکاف بستگی به نقش فعال جامعه علمی در حل مسایل مردم و تبدیل دانش به جزء جدایی ناپذیر فرهنگ کشور خواهد داشت و این نیز به نوبه خود، بستگی دارد به اینکه رابطه خود را با مقاصد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اروپاییان و آمریکاییان ... گسیخته باشد^{۲۰}».

در این زمینه، تجربه چهار کشور تازه صنعتی شده آسیا (کره، تایوان، سنگاپور و مالزی) برای ما بسیار مغتنم است. این کشورها با سرمایه گذاری اصولی بر روی نظام آموزش عالی و تشویق پژوهشهای محلی، توانایی بومی نمودن علم و انطباق آن با ساخت فرهنگی - اجتماعی کشورشان را به دست آورده اند.

خانم جاسپیر سارجیت سینگ، در مقاله ای با عنوان: آموزش عالی و توسعه، تجربه چهار کشور تازه صنعتی شده آسیا، به نقل از آلتباک (Altbach) می نویسد:

«دانشگاههای کشورهای تازه صنعتی شده، به عنوان مراکز فکری و منابع تولید اطلاعات دچار یک پارادوکس هستند. در درون کشورهاشان، آنها هنوز به منزله مهمترین مراکز اطلاعات و پژوهشهای درونزای مرتبط با نیازهای توسعه ملی عمل می کنند. از یک سو، پژوهشگران و دانشمندان کشورهای در حال توسعه، تحت تأثیر اطلاعات، آموزش، امتیازات، ابتکارات و برنامه های پژوهشی تولید شده در مراکز پژوهشی دنیای صنعتی هستند. آنها به دلیل کارکردن در جوامع علمی کوچک و فقدان پرسنل، و تجهیزات یا امکانات مورد نیاز برای کار مستقل، پژوهشها و نوشته های خود را روی موضوعات مهم بین المللی و به منظور کسب اعتبار در مجامع جهانی متمرکز می نمایند. و این جهت گیری در درون دانشگاههایشان نیز تقویت می شود، چه، در آنجا نیز اعتبار و ارتقا به کسانی داده می شود که معیارهای بین المللی را بر آورده کنند. از سوی دیگر، شواهد بسیاری وجود دارد، مبنی بر اینکه آنها در ایجاد یک شالوده درونزا موفق بوده اند. و همچنین ایمانشان را به توانایی خود، از طریق اختصاص منابع چشمگیری به گسترش پژوهش و توسعه بومی، نشان داده اند. آنها می دانند که توسعه پژوهش بومی موجب شکل گیری یک نظام دانشگاهی رشد یافته و نیز ارتقای توسعه علمی جهت یاری رساندن تکنولوژی محلی به صنعت و تأمین کارکنان اساسی

مورد نیاز در پژوهش و توسعه صنعتی خواهد شد^{۲۱}».

یکی از مکانیسم‌های تسهیل‌کننده فرایند بومی شدن علم و حاکمیت فرهنگ علمی بر فرهنگ جامعه جریان فرهنگ‌پذیری است.

۲- فرهنگ‌پذیری :

فرهنگ‌پذیری به جریانی اطلاق می‌شود که «طی آن فرد خود را با کلیهٔ هنجارها، ارزشها، باورها و اعتقادات فرهنگی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌نماید، انطباق می‌دهد. این فرایند در دو سطح بیرونی و درونی مطرح می‌شود در مرحله اول، فرد هنجارهای فرهنگی جامعه خود را معقول، منطقی و اصولی می‌داند. اما احتمال دارد فقط به طور ذهنی و نظری آنها را پذیرفته باشد و در مقام عمل از این هنجارها تبعیت ننماید. اما در مرحله دوم، فرد علاوه بر پذیرش ارزشهای فرهنگی، آنها را درونی نموده و بدانها عمل می‌نماید. در واقع، هنجارها و ارزشهای فرهنگی جزء لاینفک وجود شخص می‌شوند.

دانشگاه و نظام آموزش عالی، نقش برجسته‌ای در تسهیل فرایند فرهنگ‌پذیری به عهده دارد. این نهاد در کنار آموزش، پژوهش و تولید علم و معرفت، باید به انتقال آموزش و بازاندیشی میراث فرهنگی و تاریخی جامعه به نسل جوان بپردازد. در این زمینه، یکی از ابزارهای مهم و کارآمد در گذر از جهان سنتی به جهان جدید، دانشگاه می‌باشد. جامعه ما که خواهان توسعه فرهنگی است، نه می‌تواند فرهنگ سنتی و میراث تاریخی اسلامی-ایرانی را فراموش نماید و نه می‌تواند نسبت به دستاوردهای فرهنگ جدید-که عمدتاً غربی است- بی تفاوت بماند. چرا که اولاً، بسیاری از عناصر فرهنگ ملی-دینی ما، زمینه بسیار مساعدی را برای توسعه جامعه فراهم می‌نماید، ثانیاً، توجه به میراث گذشته و توانمندی اقتصادی، اجتماعی و علمی مادر ایران قبل و بعد از اسلام، به نسل جوان ما (که متأسفانه اطلاع چندانی از تاریخ گذشته ایران ندارد) خواهد آموخت که اگر ما عزم ملی و دینی داشته باشیم، قادریم جامعه معاصر ایران را به جایگاهی بس بلندتر از وضعیت فعلی آن در تمامی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و علمی برسانیم^{۲۲}». و ثالثاً، توجه به فرهنگ سنتی و بازاندیشی و نقد و ادغام آن در فرهنگ و

تمدن جدید به ما «هویت فرهنگی مشخص، معین و مستقلی می‌بخشد. جامعه‌ای که هویت فرهنگی ندارد، هیچگاه قادر نخواهد بود پایه‌های توسعه مناسب جامعه خود را پی‌ریزی نماید. اصولاً «یکی از اهداف توسعه فرهنگی، افزایش و غناسازی هویت‌های فرهنگی جوامع می‌باشد، چراکه فرهنگ افراد را از جامعه آنان نمی‌توان جدا دانست»^{۲۳}. دانشگاهی که قادر نباشد در جهت پالایش و غناسازی هویت فرهنگی جامعه نقشی را ایفا نماید، مسلماً توانایی آموزش و پرورش و نیروهای متخصص مورد نیاز جامعه را نخواهد داشت و اگر در این راه توفیقی به دست آورد، نیروهای متخصص جذب فرهنگی می‌شوند که متناسب با تخصص آنها باشد. پدیده فرار مغزها نمونه بسیار گویایی است که نشان می‌دهد دانشگاه‌های جامعه ما و سایر کشورهای در حال توسعه، نتوانسته‌اند فرهنگ ملی و میراث تاریخی گذشته جامعه‌هایشان را در کنار آموزش علم و تکنیک به نسل جوان انتقال دهند.

نویسنده مقاله: «دانش و دگرگونی فرهنگی (گزارشی درباره هندوستان) به درستی این نکته را متذکر می‌گردد. وی معتقد است، «ورود آموزش و پرورش اروپایی به هند (همانند سایر کشورهای در حال توسعه) دگرگونی فرهنگی و سازگاری علوم جدید و فرهنگ سنتی را که مورد انتظار بود به ارمغان نیاورد، در عوض، شکافی بین نخبگان تحصیل کرده و پرورش یافتگان مدارس سنتی پدید آورد. زیرا این واقعیت اساسی نادیده گرفته شد که جوامع شرقی همچون چین، هند، آسیای باختری و مرکزی، سنت‌های نیرومندی در دانش و تکنولوژی داشته‌اند که در طول هزاران سال جریان داشته است، ورود (در مورد مناطق مستعمره، تحمیل) دانش و فناوری اروپا به هندوستان، چنان که برنال (Bernal) متذکر شده است با سنت طولانی و بومی علمی و فنی کشور منافات داشت. این امر به نوعی شقاق یا از هم گسیختگی اجتماعی انجامید و جامعه‌ای دوگانه را پی‌ریزی کرد»^{۲۴}.

به نظر وی، برخی از عواقب وارد شدن نظام آموزشی اروپایی به هند عبارتند از:

- ایجاد نظام آموزشی دوگانه،
- در حاشیه قرار دادن کسانی که علم سنتی داشتند،
- ناآگاه ماندن فارغ التحصیلان نظام آموزشی تازه تأسیس از ویژگی‌های تاریخی و اجتماعی فرهنگ کشور خویش،

- وقوع از هم گسیختگی در نظام ارزشی، اجتماعی، فرهنگی و زندگانی فردی مردم،
 - تبدیل جامعه اروپایی و پیشرفتهای آن به الگویی برای توسعه آینده کشور، و
 - پیدایش از هم گسیختگی در فرهنگ دانشمندی که از یک سو در آزمایشگاه به کار
 دانش می‌پرداختند، و از سوی دیگر، در زندگانی اجتماعی و فرهنگی خویش از قواعد
 رفتار قرون وسطایی پیروی می‌کردند. وجود تناقض میان ارزشها و دورنمای علمی از
 یک طرف، و قواعد رفتار اجتماعی و چشم‌انداز نظام ارزشی از طرف دیگر، جزیی از
 هویت و شخصیت افراد گردید.

تجلی شخصی این دوگانگی را در تفاوت‌های فکری، نگرشی و کرداری جواهر لعل
 نهرو و مهاتما گاندی می‌توان مشاهده کرد. هر دو برای یک هدف می‌کوشیدند. «نهرو
 دریافتی از توسعه دانش و فناوری و یک نظام اجتماعی جدید در آینده را مدنظر داشت،
 حال آنکه گاندی به بافت گذشته و نظام ارزشی و چارچوب بنیادی آن می‌نگریست»^{۲۵}.
 بنابراین، دانشگاه، باید توانایی برقراری تعادلی میان آموزش و پژوهش علم و
 تکنیک جدید، و آموزش فرهنگ و میراث تاریخی گذشته، داشته باشد و نباید تصور
 نمود که تربیت تخصصی و تربیت فرهنگی با همدیگر ناسازگارند. «معمولاً فرهنگ
 عمومی را در مقابل تخصص و تربیت عمومی را در مقابل تربیت حرفه‌ای قرار می‌دهند.
 در اثنای این کار فراموش می‌کنند که موجود انسانی مجموعه‌ای است که در درون او
 هر نوع جدار و دیواری منبع برخورد و عدم تعادل است... بین دو خواسته به هیچ روی
 تضادی وجود ندارد و هیچ یک از دو خواسته نباید قربانی دیگری شود. دانشگاه نباید
 افراد غیر حرفه‌ای روشن‌فکری تربیت کند که قدرت حرف زدن و استفاده از همه چیز را
 داشته باشند ولی مثر ثمر نباشند. دانشگاه همچنین نباید محل قهرمان‌پروری و
 متخصص‌پروری باشد تا جایی که متخصص جامعه‌ای را مطیع خود کند و در پایان کار جامعه
 را در چهارچوب یک نظام تعیین شده به وسیله قهرمان محدود کند و دربند کشد»^{۲۶}.

نقش دانشگاه در میهن ما که هم اکنون مراحل بسیار حساس توسعه و سازندگی را
 سپری می‌نماییم بسیار مهم است. دانشگاه‌های ما باید بتوانند با توجه به میراث کهن
 ایرانی و فرهنگ بارور و درخشان اسلامی به آموزش و پژوهش بپردازند. چه، توسعه
 مناسب جامعه باید در چارچوب فرهنگ ایرانی - اسلامی پابگیرد، در غیر این صورت،
 دانشجویان امروز و متخصصان فردا، هدایت گران توسعه ایران نخواهند بود، چرا که

«آگاهی ما و فرهنگ ما به معنای عمیق کلمه، فراهم آورنده و سازنده سایر شئون زندگی ماست. درک و دریافتی که ما از خودمان و از جهان و از خدا و از حقوق خودمان و از شأن و منزلت و نسبت خودمان با این عالم و امثال اینها داریم، اینها نوع خاصی از حکومت و سیاست و اقتصاد و اخلاق و ارتباطات انسانی را سامان می‌دهند... بستریهای فکری، فرزندان مناسب با خودشان را می‌پرورانند، وقتی این فرزندان بزرگ شدند به یاری پدر و مادر می‌روند و به این ترتیب اینها دست در دست هم، یکدیگر را تقویت می‌کنند و یک سنت فکری را ماندگار می‌کنند»^{۲۷}.

دانشگاههای ما، نه تنها، نباید ارزشهای فرهنگی دیرینه را فراموش نمایند، بلکه باید در احیا و پالایش آنها (حذف عناصر ناسازگار و تقویت عناصر سازگار با توسعه) اهتمام ورزند. در این زمینه، دانشگاههای ما که عمده‌ترین نهادهای تولید دانش محسوب می‌شوند، دو وظیفه عمده بردوش دارند. از یک طرف، باید به نقادی و بازاندیشی سنت فرهنگی گذشته پردازند، و از سوی دیگر، باید عقلانیتی جدید و نوآیین را جهت تأسیس علوم جدید بویژه علوم انسانی طراحی نمایند.

دکتر جواد طباطبایی، نویسنده کتاب «ابن خلدون و علوم اجتماعی» به خوبی این نکته را تشریح، نموده است که ما هم اکنون با تصلب سنت و بحران تجدد و عقلانیت روبرو هستیم. به همین دلیل، امکان تأسیس اندیشه و علوم جدید را از دست داده‌ایم. وی می‌نویسد: «... خروج از وضعیت بحران و بن‌بست، در شرایط امتناع، جز از مجرای تغییر موضعی اساسی در دیدگاه امکان‌پذیر نمی‌تواند باشد. تأکید به موضوع تجدد و تکرار آن ... باتوجه به این ملاحظه بنیادین صورت گرفت که در شرایط امتناع اندیشه و تصلب سنت، تنها با نقادی از سنت می‌توان به طور جدی با سنت روبرو شد و گرنه نمی‌توان سنت را با امکانات خود سنت مورد پرسش قرارداد. سنتی که توان طرح پرسش و لاجرم، تجدید نظر در مبانی خود را از دست داده باشد، نمی‌تواند شالوده‌ای استوار برای تذکر و تجدید آن فراهم آورده و به دست دهد و بنابراین، در نهایت، هرگونه کوشش برای تجدید نظر در مبانی در محدوده آن، در عمل محتوم به شکست خواهد بود. باتوجه به چنین دریافتی از طرح پرسش از ماهیت سنت، در دوره اسلامی متأخر بود که اندیشه تجدد را به عنوان تکیه‌گاهی در بیرون سنت، اما برای طرح پرسشی نو در ماهیت سنت پیش کشیدیم»^{۲۸}.

۳- نظم‌پذیری جمعی :

یکی از زمینه‌های مساعد فرهنگی برای توسعه که دانشگاه می‌تواند موجد آن باشد، نظم‌پذیری فوری و جمعی است. تاریخ تمامی کشورهای توسعه یافته و صنعتی نشان می‌دهد که آنان برای نظم، دقت، وقت و زمان ارزش فوق‌العاده‌ای قائلند، مصداق واقعی، ضرب‌المثل معروف «وقت طلاست» - که هنوز هم بر زبان ما جاری است - را باید در جوامع پیشرفته صنعتی جستجو نمود. چرا که آنان برای «ثانیه‌ها» هم اهمیت قائلند، اما متأسفانه، در جامعه ما، عموماً وقت، زمان و محاسبه‌گرایی بهای اندکی دارد. چه، «فرهنگ جامعه مایک فرهنگ کشاورزی و پیش صنعتی است، با چنین فرهنگی، توسعه به سوی جامعه صنعتی امکان‌پذیر نیست، به‌عنوان مثال، در نسل فعال جامعه ما و حتی در میان مهندسان و متخصصان، درصد کمی هستند که به وقت اهمیت می‌دهند و در برنامه‌ریزیها و محاسبات خود زمان را دقیقاً در نظر می‌گیرند. این خصوصیت شاخص جامعه کشاورزی است. در یک کشور صنعتی حتی ثانیه‌ها مهم تلقی می‌شوند»^{۲۹}.

در سطح فردی، اگر کسی نظم را رعایت نکند، خودش متضرر می‌شود، در حالی که در سطح جمعی اگر افراد جامعه برای نظم و برنامه‌ریزی ارزشی قایل نباشند، فعالیت‌های یک نظام اجتماعی مختل می‌شود، زیرا در جامعه جدید کار و تلاش و فعالیت خصیصه‌ای جمعی است. ابعاد نظم‌پذیری اجتماعی را می‌توان حساسیت به زمان، محاسبه‌گرایی، تفکر سیستمی و برنامه‌ریزی خلاصه نمود.

«حساسیت به زمان و مدیریت وقت به انسان آینده‌نگری می‌بخشد. آینده‌نگر بودن در برنامه‌ریزی و روحیه عمومی یک جامعه اجبارهایی را به وجود می‌آورد که اساساً در سایر وجوه دیگر توسعه یافت نمی‌شود. آینده‌نگری برنامه‌ریزان، قانونگذاران، متفکران و مردم هر جامعه را به محاسبه‌گرایی، تلاش بااندیشه، احتیاط و همکاری سوق می‌دهد. هنگامی که جامعه آینده‌نگر باشد امکانات موجود و عینی خود را بازشناسی نموده و بر اساس واقعیات حرکت خواهد نمود»^{۳۰}.

سؤالی اساسی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که دانشگاه چگونه می‌تواند نظم‌پذیری جمعی را در جامعه توسعه دهد؟ به نظر می‌رسد دانشگاه از طریق مکانیسم خود انضباطی به خوبی می‌تواند این مهم را به انجام رساند. استادان، دانشجویان، مدیران و کارمندان دانشگاه باید خود رهبر باشند. باید بدون تذکار دیگران تمامی رفتار

و اعمالشان از روی محاسبه، دقت و نظم باشد. دانشگاهی که نظم‌پذیر شده باشد، مسلماً توانایی انتقال روحیه خود انضباطی را به دانشجویان خواهد داشت. و گرنه دانشگاه و نظام آموزشی و پژوهشی که در آموزش، پژوهش، ارائه دروس، محتوای دروس، نظم اداری و به طور کلی از نظر صوری و محتوایی، نظم‌پذیر نباشد، هیچگاه قادر نخواهد بود نظم‌پذیری جمعی را در جامعه گسترش دهد.

متأسفانه واقعیت دانشگاهها نشان می‌دهد که مقوله نظم بهای اندکی دارد، در اکثر قریب به اتفاق دانشگاهها حضور منظم و جدی استادان و دانشجویان دیده نمی‌شود. در این زمینه، عوامل مختلفی از جمله: تعدد شغل، مشکلات اقتصادی، روحیه مدرک‌گرایی و نداشتن انگیزه‌های آموزشی و پژوهشی، تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارند. علاوه بر این، محتوای درسها و شیوه ارائه آنها، تشکیل کلاسها، اجرای طرحهای تحقیقاتی و انتخاب واحدهای درسی از طرف دانشجویان از نظم‌چندانی برخوردار نیست. لاجرم، دانشجویی که با این روحیه پرورش علمی می‌یابد هیچگاه، خود انضباطی را نخواهد آموخت. همان‌طور که می‌دانید، نظم اجتماعی از عوامل تعیین‌کننده در فرایند توسعه است. چه، بانظم و محاسبه‌گرایی، و با صرف حداقل نیرو و امکانات، می‌توان حداکثر بهره‌برداری رانصیب جامعه نمود. در واقع، توسعه، چیزی جز استفاده مستبدانه، عالمانه و بهینه از امکانات موجود نیست. با تمرین مسؤولیت‌پذیری جمعی و روحیه جمع‌گرایی می‌توان به حقایق فوق‌جامه عمل پوشانید.

۴ - مسؤولیت‌پذیری

مسؤولیت‌پذیری و هنر فعالیت و تلاش جمعی، از مهمترین ارکان توسعه فرهنگی است. افراد جامعه باید نسبت به خود و دیگران و کشورشان احساس وابستگی متقابل نمایند. یکی از موانع جدی توسعه، مسؤولیت‌گریزی و مسؤولیت‌ناشناسی است. هنگامی که فرد منافع شخصی خود را مقدم و برتر از منافع جمعی می‌داند، مسلماً زمینه مساعد توسعه فراهم نخواهد شد. مسؤولیت‌پذیری اجتماعی امری طبیعی نیست، بلکه اکتسابی و فرهنگی است. افراد جامعه صرف‌نظر از مسلکها، مرامها و اعتقادات، باید نسبت به امور اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، علمی، دینی و تاریخی خود احساس مسؤولیت نمایند و چنین احساسی نیاز به آموزش مستمر دارد که این آموزش از

بدو تولد شروع می‌شود و تاهنگام مرگ ادامه خواهد داشت. دانشگاه در این میان می‌تواند حس مسئولیت‌پذیری را تعمیق بخشد، آن را به پختگی فرهنگی مبدل نماید، و در نهایت آن را به صورت یک باور فرهنگی درآورد.

توسعه، امری جمعی، و نه فردی است. بنابراین باید هنر کار جمعی را فراگرفت. انجام کارهای فردی صرف علاوه بر اینکه در امر توسعه، اختلال ایجاد می‌نماید، باعث هدر رفتن نیروها می‌شود. در حالی که در کار جمعی، توان و تفکرات فردی و شناخت‌های انفرادی بر روی هم ساختی اجتماعی را فراهم خواهند آورد که خود محورهای راکاهش داده به شکل‌گیری اندیشه‌ها، عکس‌العملها و تصمیمها کمک شایانی می‌نماید. «در کار جمعی دستیابی به اجماع تقدس می‌یابد و تقدس افراد کمتر می‌شود. در چنین جوی، افراد مجبور خواهند بود بخشی از منافع خود یا گروه خود را کنار بگذارند و بخشی از منافع دیگران را بپذیرند. در کار جمعی شخص از لحاظ روانی بیشتر به انتظار نتیجه نهایی بحثها و جدلهای گروهی خواهد نشست، و نه تحمیل دیدگاههای خود به فردی یا جمعی دیگر. کار جمعی به درجات قابل توجهی از تحمل، بحثهای فکری، تعدیل منافع و همسویی فکری محتاج است»^{۳۱}. اما چنین استدلال شده است که دانشگاههای کشورهای در حال توسعه، روحیه فردگرایی را به جای روحیه جمع‌گرایی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی به ارمغان آورده‌اند. اهمیت موضوع زمانی دوچندان می‌شود که بدانیم دانشگاهها آخرین مرحله فرایند آموزش محسوب می‌شوند. دانشجویان در دانشگاه باید روحیه مسئولیت‌پذیری و جمع‌گرایی را از طریق: انجام فعالیتهای علمی، پژوهشی و فرهنگی گروهی و دستجمعی، پذیرش مسئولیتهای متنوع دانشجویی در محیطهای دانشگاهی (دانشگاه، دانشکده، خوابگاه، کلاس درس و غیره)، مشارکت فعال در برنامه‌ریزیهای دانشگاهی و عضویت در تشکلهای دانشجویی بیاموزند.

از طرف دیگر، استادان و مسئولان دانشگاهها باید زمینه مشارکت اجتماعی دانشجویان را فراهم نموده و در تصمیم‌گیریها و برنامه‌ریزیهای دانشگاهی آنان را سهیم نمایند. هنگامی که دانشجو در چنین فضایی قرارگیرد و با این روحیه رشد نماید، مسلماً پس از فراغت از تحصیل خود را در قبال رشد و توسعه جامعه مسؤل خواهد دانست.

روحیه فردگرایی منفی، عدم مسئولیت‌پذیری در کارهای جمعی و نیز فعالیتهای فردی مانع جدی توسعه شناخته می‌شوند. متأسفانه، در جامعه ما در تمامی عرصه‌های

اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و علمی، فعالیتهای فردی بزفعالیتهای جمعی غلبه دارد و هنوز مشارکت و فعالیت جمعی (بویژه در امور علمی و فرهنگی) دوران طفولیت خود را می گذراند. گویا فراموش نموده ایم که در جهان معاصر، علم اساساً فعالیتی جمعی، و نه فردی است. در ادوار گذشته، عالمان و حکیمان به صورت فردی در انزوای خویش و در کتابخانه های خود به تحقیق و مطالعه می پرداختند؛ چه، علم، مانند امروز هویتی جمعی نیافته بود. اما امروزه دوران تحقیقات فردی سپری شده است. انجام یک طرح تحقیقاتی نیاز به لوازم، ابزار، نیرو و سرمایه ای دارد که معمولاً از عهده یک فرد خارج است. اما جامعه دانشگاهی ما این واقعیات را نادیده می گیرد؛ و همانند عصر «غزالی»ها و «ابن سینا»ها به تحقیق و مطالعه می پردازد. همین روحیه فردگرایی منفی باعث شده است که به جای داشتن انجمنها و نهادهای علمی، باتک تک عالمان و محققان منزوی مواجه باشیم، اگر هم انجمن علمی در رشته های دانشگاهی تشکیل می دهیم به دلیل همین روحیه فردگرایی منفی، عملاً کارآمدی علمی و پژوهشی ندارد^{۳۲}. بنابراین، ایجاد حلقه های علمی، تأسیس نهادهای خلاق و پایدار علمی، تشویق فعالیتهای گروهی، جدی گرفتن دانشجویان، تفویض اختیار و مسؤولیت به جامعه دانشگاهی، دوری جستن از تک روی در فعالیتهای علمی و فردگرایی مثبت، از گامهای مؤثر دانشگاه در زمینه مسؤولیت پذیری اجتماعی، و در نهایت، توسعه فرهنگی محسوب می شود.

۵) فردگرایی مثبت:

پنجمین اصلی که در توسعه فرهنگی نقشی انکارناپذیر دارد، فردگرایی مثبت است. منظور از فردگرایی مثبت، تشخیص فرد و حرمت تک تک آدمهاست. چه، انسان هم ابزار و هم هدف توسعه فرهنگی است، و در نهایت، این فرد است که باید توسعه را راه ببرد تا در نتیجه آن به رشد و بالندگی فرهنگی نایل آید. منظور از فردگرایی مثبت، اهمیت و بهادادن به تک تک انسانهاست تا صاحب خلاقیت، تفکر و شخصیت شوند.

فردگرایی مثبت، تلقین اعتماد به نفس و آگاهی بخشیدن و آموزش دادن به افراد است که خود می توانند (اگر بخواهند) جامعه نوینی را طراحی نمایند. در واقع، اعطای امکانات جامعه به افراد است برای اینکه بتوانند استعدادهای بالقوه خود را به فعلیت رسانند. بی تردید، جامعه ای که تک تک اعضای آن، اعتماد به نفس، آگاهی، تیزبینی و خلاقیت

دارند، بهتر می‌توانند در مسیر توسعه گام بردارند.

همان گونه که قبلاً اشاره شد، اگر دانشگاه در جامعه مامتکی بر میراث تاریخی، اسلامی- ایرانی باشد و بینش تاریخی و فرهنگی راتقویت نماید، به خوبی می‌تواند خویش باوری و اعتماد به نفس رادر نسل جوان تقویت نماید. کشوری که خود مهد علم و دانش و از مولدان معرفت بوده است، در جهان معاصر هم می‌تواند جایگاه خود را بازیابد و تولید کننده دانش باشد.

جالب اینجاست که کشورهای غربی، بسیار تلاش نموده‌اند و می‌نمایند تا به مابقبولانند که در ایجاد یک جامعه علمی و صنعتی ناتوان هستیم و برای این کار همیشه باید نگاهمان به آنان باشد. «دانشمندان اروپایی دانش و فناوری را پدیده‌ای اروپایی دانسته آن را چونان موهبتی متعلق به اروپاییان توصیف نموده‌اند. همچنین، اظهار عقیده کرده‌اند که پرورش و پیشرفت علم فناوری، که با هدایت کشورهای اروپایی و آمریکا در کشورهای توسعه نیافته تحقق می‌یابد، قاعدتاً به دگرگونی اجتماعی و فرهنگی آنها خواهد انجامید»^{۳۳}.

این مسأله نشان می‌دهد که اروپاییان سالهاست به این نتیجه رسیده‌اند که اگر جوامع در حال توسعه، به خویشتن اعتماد نداشته باشند و این بی‌اعتمادی را بپذیرند به سهولت به سلطه تن خواهند داد. غربیان بشدت نگران دستیابی کشورهای اسلامی به علم، تکنولوژی، ثروت و مهارت‌های جدید می‌باشند، ساموئل هانتینگتون در مقاله برخورد تمدنها به غربیان هشدار می‌دهد که در آستانه قرن بیست و یکم، جهان اسلام و کشورهای آسیایی غرب را به چالش و رویارویی فرا خواهند خواند. وی معتقد است این کشورها با استفاده از ثروت، تکنولوژی، علم و دانش و مهارت‌های جدید در پی نوگرایی و نوسازی خویش برآمده‌اند، اما نه به شیوه غربی، بلکه با تکیه بر ارزشهای فرهنگ ملی خودشان. وی در این زمینه می‌نویسد:

«در کوتاه مدت، منافع غرب به روشنی ایجاب می‌کند که همکاری و یگانگی بیشتری در درون تمدن خود بویژه بین اجزای اروپایی و آمریکای لاتین را که فرهنگ آنها به غرب نزدیکتر است به خود ملحق سازد، روابط مبتنی بر همکاری با روسیه و ژاپن را حفظ و تقویت کند، از بدل شدن منازعات محلی بین تمدنها به جنگهای عمده میان تمدنها جلوگیری کند، دامنه قدرت نظامی کشورهای

کنفوسیوسی - اسلامی را محدود سازد، روند کاهش قابلیت‌های نظامی خود را آرام‌تر و برتری نظامی در شرق و جنوب غربی آسیا را حفظ کند، اختلافات و درگیری‌های موجود بین کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی را مورد بهره‌برداری قرار دهد. از گروه‌هایی که در درون تمدن‌های دیگر به ارزشها و منافع غرب گرایش دارند پشتیبانی کند...

در درازمدت، اقدامات دیگری باید مورد توجه قرار گیرد، تمدن غربی هم مدرن و هم غربی است، تمدن‌های غیر غربی کوشیده‌اند بدون آنکه غربی بشوند خود را مدرن کنند تا امروز فقط ژاپن توانسته است در این تلاش موفق شود. تمدن‌های غیر غربی به تکاپوی خود برای دستیابی به ثروت، تکنولوژی، مهارت‌ها، ابزارها و سلاح‌هایی که از عناصر اصلی مدرن شدن است ادامه می‌دهند. آنها همچنین کوشش می‌کنند این نوگرایی را با ارزشها و فرهنگ سنتی خود سازش دهند... از این رو، غرب هر روز بیشتر ناگزیر از کنار آمدن با تمدن‌های مدرن غیر غربی خواهد شد که از نظر قدرت به غرب نزدیک می‌شوند ولی ارزشها و منافعشان عمدتاً با ارزشها و منافع غرب تفاوت دارد... در آینده قابل پیش‌بینی، هیچ تمدن جهان شمولی وجود نخواهد داشت، بلکه دنیایی خواهد بود با تمدن‌های گوناگون که هریک از آنها ناگزیر است همزیستی با دیگران را بیاموزد^{۳۴}».

مطالب فوق را کارشناس وزارت امور خارجه آمریکا بیان نکرده است، بلکه استاد دانشگاه هاروارد چنین نظریات و پیشنهادهای را ارائه نموده است. این شواهد نشانگر این است که دانشگاهیان غربی بشدت نگران هویت فرهنگی، علمی و تاریخی خویشند. تلاش مستمری دارند که از آن نگرهبانی نمایند. در چنین اوضاع و احوالی، وظیفه دانشگاه در جامعه ما بسیار حساس و خطیر می‌شود. در جامعه ایران، دانشگاه باتکیه بر سرمایه‌های دینی و ملی و تربیت نیروهای متخصصی با پشتوانه غنی از ارزشهای فرهنگ اسلامی - ایرانی، می‌تواند اعتماد به نفس، خوشتن باوری و فردگرایی مثبت و خلاق را در جامعه ایجاد نماید. در این راستا، لازم است، مراکز آموزش عالی، به پژوهش‌های اصیل علمی بهای بیشتری بدهند و دانشجویان را به تفکر و اندیشه

فراخوانند. تکیه صرف بر حافظه دانشجو و انتقال معلومات به آنان، خلاقیت و قدرت آفرینندگی در دانشجویان را ایجاد نمی‌نماید. دانشجو علاوه بر آموختن علم و دانش، باید شیوه فکرکردن و تعمق را بیاموزد. دانشجویان از آغاز تحصیل باید تکیه بر فهم و تجزیه و تحلیل خویش داشته باشند. در این صورت نسل امروزی، که در دانشگاهها تربیت می‌شوند، متخصصانی با اعتماد به نفس و خلاق برای جامعه خواهند بود. علاوه بر این، بازشناسی، آموزش و انتقال موارث غنی علمی-تاریخی تمدن درخشان اسلامی و ایرانی، از طریق دانشگاهها، خویشتن باوری و فردگرایی مثبت را در دانشجویان تقویت می‌نماید.

دانشگاه باید جدیت، پشتکار و تلاش در آموزش، پژوهش و تحصیل و اهمیت آنها را در ذهن دانشجویان، به صورت یک باور فرهنگی درآورد. دانشجو از آغاز باید این نکته مهم را بداند که بدون توانمندی علمی و معرفتی، هیچ جایگاهی در جامعه نخواهد داشت.

علاوه بر مواردی که شرحشان رفت، عناصر فرهنگی دیگری، از جمله، دنیاشناسی، آزاداندیشی، انتقاد پذیری، احترام متقابل، رعایت حقوق دیگران و اعتقاد به برابری انسانها، بسترهای مناسبی را برای توسعه فراهم می‌آورند که دانشگاه تأثیری بسزا در باروری عناصر فوق ایفا می‌نماید که برای جلوگیری از اطاله کلام از شرح و بسط آنها خودداری می‌نماییم.

جمع‌بندی:

دانشگاه مانند سایر سازمانهای اجتماعی، کارکردهای خاص خودش را دارد، که از مهمترین آنها کارکرد فرهنگی است. توسعه فرهنگی جوامع پیشرفته نتیجه حرکت دانشگاههای آن جوامع در مسیر فرهنگ بومی شان است. رشد، غناسازی، پویایی، تحرک و توسعه فرهنگی جامعه، تأثیر خود را به غنا، پویایی، کارآمدی، تحرک و دگرگونی ساختار دانشگاه برجای خواهد نهاد. جامعه نیازمند نیروهای متخصص و کارآمدی است که علاوه بر توانایی علمی و پژوهشی، توانایی برقراری ارتباطی فعال و خلاق با فرهنگ جامعه خویش را داشته باشند.

دانشگاهی که منطبق بر ساخت اجتماعی- فرهنگی جامعه باشد، اولاً، توانایی

پاسخگویی به نیازهای اجتماعی، فرهنگی، علمی، اقتصادی و سیاسی جامعه را خواهد داشت، ثانیاً مردم به آن اعتماد می‌نمایند، چراکه نیازهای آنان را برآورده می‌سازد، و ثالثاً: در فرایند توسعه کشور سهم خواهد بود، به دلیل اینکه با جستجو و شناسایی نیازهای ملی جامعه، ساختار علم و تکنولوژی بومی شکل می‌گیرد و تشکل چنین ساختار علمی در مراحل بعدی، امر توسعه را سرعت می‌بخشد. در غیر این صورت، نقش دانشگاه، نقشی حاشیه‌ای خواهد بود و به جای بازیگری و ایفای نقش، تماشاگری منفعل و غیرکارآمد می‌شود. نتیجه چنین امری تقلید از غرب، مصرف صرف علم (به جای تولید آن) و فرار مغزها از کشور خواهد بود. مهمتر از همه آنکه توده مردم نسبت به دانشگاه، دانشگاهیان و گره‌گشایی دانش و پژوهش بی‌اعتماد می‌شوند، از این نظر، اعتماد متقابل میان دانشگاه و جامعه از شروط بسیار مهم توسعه کشور شناخته می‌شود.

ناگزیر، دانشگاه باید، باورهای علمی را در فرهنگ جامعه ایجاد نماید، میراث کهن ایرانی-اسلامی را ضمن بازاندیشی و نقادی آن در کنار آموزش و پژوهش به نسل جوان دانشجو انتقال دهد و پیوندی راهگشا میان فرهنگ سنتی و فرهنگ جدید، ایجاد نماید. از طرف دیگر، لازم است، روحیه علمی، نظم‌پذیری جمعی، مسؤولیت‌پذیری، فردگرایی مثبت، دنیاشناسی، آزاداندیشی و انتقادپذیری در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی ایران آموخته شود. دانشگاهی که وظایف فوق را خردمندانه، منطقی و بایسته انجام دهد، نقش درخور خود را در توسعه و اعتلای فرهنگی کشور ایفا خواهد نمود.

توصیه‌های کاربردی:

باعنایت به مطالب و مباحث پیشگفته، موارد ذیل توصیه می‌شوند:

۱) دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی کشور، جهت انطباق علم و تکنولوژی با ساختار فرهنگی جامعه، و در نتیجه بومی شدن علم، باید محتوای آموزش و موضوعات پژوهشی را با توجه به نیازها و اولویتهای کشور تعیین نمایند. جهت دادن دانشجویان در سالهای آغاز تحصیل در این زمینه بسیار راهگشاست.

۲) برجسته نمودن، بازشناسی، تحلیل و آموزش میراث فرهنگی-علمی اسلام و ایران برای دانشجویان، که عموماً از آن بی‌اطلاع یا کم‌اطلاعند، بسیار ضروری است.

متأسفانه، محتوای کتابهای درسی دانشگاهی (بویژه در علوم انسانی) در این زمینه بسیار ضعیف است. بازبایی هویت اسلامی-ایرانی در جهان معاصر (که عصر مناقشه هویت‌های فرهنگی است) ما را بیش از پیش توانایی می‌بخشد. در این باره، ضروری است که استادان و محققان، علاوه بر توانایی تخصصی و علمی، با فرهنگ و تاریخ اسلام و ایران هم‌آشنایی عمیق و تحلیلی داشته باشند.

۳) بر دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی است که با ارزیابی عملکرد برنامه‌های توسعه کم‌کیف و عوامل مؤثر بر آنها را شناسایی نموده و برنامه ریزان را در بازبینی برنامه‌های توسعه و اصلاح خطاها و استفاده از داده‌های علمی یاری رسانند، خصوصاً بررسی موانع فرهنگی توسعه در کشور توسط دانشگاهها و مؤسسات پژوهشی بسیار راهگشا است.

۴) اگر خواهان توسعه هستیم، دانشگاهها و مؤسسات پژوهشی باید جدی گرفته شوند، و در واقع، بازیگر صحنه جامعه باشند نه تماشاگر. دانشگاه در هر کشوری نقشی استراتژیک دارد، بدون آنها سایر ارکان نظام اجتماعی بویژه مراکز اجرایی و برنامه‌ریزی، نمی‌توانند نقش درخور خود را ایفا کنند. نیروهای درون نظام دانشگاه (استادان، محققان، دانشجویان و مسؤولان دانشگاه) و نیروهای برون نظام (دولت، سیاستگذاران، سازمانهای اجرایی و برنامه‌ریزی) باید تلاش خود را وقف تجهیز، کارایی و توانایی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی نمایند.

□ پانویسها

۱- منظور ما شیوه‌های جدید آموزش است، وگرنه سنت علمی و آموزشی در ایران و سایر جوامع شرقی، سابقه‌ای چندین هزار ساله دارد، در واقع، پیشقراول علم و دانش شرقیان می‌باشند.

۲- مایکل تودارو، دانشگاه و رشد ملی، ترجمه اقدس نظری منتظر، نامه پژوهشکده، سال دوم،

شماره سوم (پاییز ۵۷)، ص ۳۳

۳- حسین بشیریه، میزگرد توسعه و فرهنگ، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره اول و دوم (پاییز

وزمستان ۷۰)، ص ص ۶-۷

- 4- Dubbeldam, L.F: B., *International yearbook of Education*, Volume XLIV, Unesco, 1994.
- ۵- محمد عبداللهی، جامعه شناسی و توسعه اجتماعی در ایران، فصلنامه رهیافت، شماره ۶ (بهار ۷۳)، ص ۴۱
- ۶- مؤلف کتاب (*International yearbook of Education*, 1994) معتقد است حداقل صد (۱۰۰) تعریف از واژه فرهنگ وجود دارد، برای اطلاع بیشتر به صفحات ۱۵ و ۱۶ کتاب فوق مراجعه فرمایید.
- 7- Robbins, Stephen, *Organization Theory*, Prentice-Hall, 1987, P357
- ۸- برای اطلاع بیشتر به کتاب زیر مراجعه فرمایید:
Georges Tome, *Cultural Development and Environment*, Paris, Unesco, 1992, PP.15-46.
- ۹- آگوستین ژیرار، توسعه فرهنگی، ترجمه عبدالحمید زرین قلم و دیگران (تهران، مرکز پژوهشهای بنیادی وزارت ارشاد، ۱۳۷۲)، ص ۲۴۸
- 10- Development of Education (1990-1992), P14.
- ۱۱- لاورنس ساها، دانشگاهها و توسعه ملی، ترجمه محمد رضا افضلی. نگاه نو، شماره ۹ (مرداد - شهریور ۷۱)، ص ۵۶
- ۱۲- این امر، دلایل تاریخی، فلسفی، اجتماعی و سیاسی بسیاری دارد که مجال طرح آن در این مختصر نیست، اما یکی از عمده ترین دلایل آن، بومی نبودن اندیشه جدید و دانشگاه در کشورهای در حال توسعه می باشد.
- ۱۳- حسین عظیمی، مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران (تهران: نشرنی، ۱۳۷۱)، ص ۱۸۴
- ۱۴- علاوه بر دانشگاه، باید از نقش بسیار مهم و اساسی آموزشهای رسمی و غیررسمی (خانواده، جامعه، مدرسه) یاد نمود.
- ۱۵- دانشگاه بایک جهت گیری اصولی، با توجه به اشتیاق روزافزون نسل جوان برای ورود به مراکز آموزش عالی و توسعه کمی آموزش عالی در سراسر کشور، از این نیرو و توان عظیم به نحو احسن، می تواند استفاده مطلوب را ببرد.
- ۱۶- محمود سریع القلم، عقل و توسعه یافتگی (تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۲)، ص ۱۶
- ۱۷- لاورنس ساها، دانشگاهها و توسعه ملی، ترجمه محمدرضا افضلی، نگاه نو، شماره ۹

(مرداد - شهریور ۷۱) ص ص ۵۷-۵۸

۱۸- متأسفانه، روزی که دارالفنون و پس از آن دانشسرای عالی و سپس دانشگاه تهران تأسیس شد، بنابراین انتقال علم از غرب و آموزش آن گذاشتند و مؤسسات آموزش عالی ما (ناخواسته) برای تولید دانش و پژوهش علمی تأسیس نشدند. این امر دلایل عده‌ای دارد که مجال شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد.

۱۹- ع. رحمان، دانش و دگرگونی فرهنگی، ترجمه مرتضی ثابت‌فر، فصلنامه سیاست علمی

و پژوهشی، سال اول، شماره دوم (پاییز و زمستان ۷۰)، ص ۸۹

۲۰- همان، ص ۹۳

۲۱- جاسپیر سارجیت‌سینگ، آموزش عالی و توسعه، ترجمه عبدالمحمد کاظمی، دفتر دانش،

سال اول، شماره ۲ و ۳ (پاییز و زمستان ۷۱) ص ص ۲۴-۲۵

۲۲- به قول استاد عبدالرحیم ذاکر حسین (استاد محترم دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران) وقتی که می‌خواهیم، تاریخ را به دانشجویان آموزش دهیم، عمدتاً تأکید بر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی معاصر داریم، در این زمینه بویژه تأکید خاصی بر دوران قاجاریه داریم که مصادف است با دوران افول و انحطاط نسبی ایران، متأسفانه اشاره‌هایی گذرا به عصر زرین فرهنگ اسلامی - ایرانی می‌نماییم. جالب اینجاست که تاریخ نویسان غربی هم قرون طلایی ما را نادیده می‌گیرند و عمدتاً تأکید بر دوران افول ما دارند، (نقل به مضمون از سخنرانی ایشان در سمینار ملی بررسی روشهای آموزش و پژوهش در علوم اجتماعی کشور که توسط مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی و اداره علوم اجتماعی کمیسیون ملی یونسکو در ایران در تیرماه سال جاری برگزار گردید). البته اگر تاریخ نویسان غربی، توجه اندکی به عصر زرین فرهنگ ما داشته باشند، عجیب نیست، اما مسلماً از تاریخ نویسان خودمان عجیب می‌باشد.

23- Georges Tome, Cultural Development and Environment, 1992, P29.

۲۴- منبع شماره ۱۹، ص ۸۸

۲۵- همان، ص ۸۹

۲۶- گی‌میشو، انقلاب در دانشگاه، ترجمه دکتر امام‌الله ترجمان [بی‌جا، بی‌تا]

۲۷- عبدالکریم سروش، مصاحبه عرفان و توسعه، فرهنگ توسعه، سال سوم، شماره ۱۳ و ۱۴،

ص ص ۸-۹

۲۸- جواد طباطبایی، ابن خلدون و علوم اجتماعی (تهران: طرح نو، ۱۳۷۴)، صص ۷-۸
 ۲۹) رضامنصوری، توسعه علمی ایران (تهران: انتشارات کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۷۳)، صص ۹۹
 ۳۰- برای اطلاع بیشتر به کتاب: عقل و توسعه یافتگی دکتر محمود سریع القلم مراجعه فرمایید.

۳۱- منبع شماره ۱۶، صص ۱۰۱-۱۰۰

۳۲- حداقل در مورد انجمن جامعه شناسی می توانم بگویم که این انجمن بنابه دلایل گوناگون (از جمله روحیه فردگرایی) محفلی نیست که کارآمدی جامعه شناختی و علمی داشته باشد. یا در بسیاری از سمینارها، کنفرانسها و کنگره‌ها، برخی از محققان و استادان (حتی مدعوین) بنابه دلایل غیر علمی شرکت نمی نمایند، ضروری است که در این زمینه دانشگاهیان ما، تمرین روحیه جمع گرایی را سرلوحه کار خویش قرار دهند.

۳۳- منبع شماره ۱۹، صص ۸۸

۳۴- ساموئل هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی- اقتصادی شماره ۷۰-۶۹ (خرداد و تیر ۷۲) صص ۱۱۲

□ «منابع»

الف - فارسی

- ۱- بشیریه، حسین. میزگرد توسعه و فرهنگ، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره اول و دوم (پاییز و زمستان ۷۰)
- ۲- بک، لوئیس. دگرگونی در مفاهیم و هدفهای توسعه، ترجمه حسین قاضیان، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره اول و دوم (پاییز و زمستان ۷۰)
- ۳- تودارو، مایکل. دانشگاه و رشد ملی، ترجمه اقدس نظری منتظر، نامه پژوهشکده، سال دوم، شماره سوم (پاییز ۱۳۵۷)
- ۴- رحمان، ع. دانش و دگرگونی فرهنگی، ترجمه مرتضی ثابت فر، فصلنامه سیاست علمی و پژوهشی، سال اول، شماره دوم (پاییز و زمستان ۷۰)

- ۵- ژیرار، آگوستین. توسعه فرهنگی، ترجمه عبدالحمید زرین قلم و دیگران، تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲
- ۶- ساها، لاورنس. دانشگاهها و توسعه ملی، ترجمه محمد رضا افضلی. نگاه‌نو، شماره ۹ (مرداد - شهریور ۷۱)
- ۷- سروش عبدالکریم. مصاحبه عرفان و توسعه، فرهنگ توسعه، سال سوم، شماره ۱۳ و ۱۴
- ۸- سریع‌القلم، محمود. عقل و توسعه یافتگی، تهران: نشر سفیر، چاپ اول، ۱۳۷۲
- ۹- سینگ، جاسپیر سارجیت. آموزش عالی و توسعه. ترجمه عبدالمحمد کاظمی، دفتر دانش، سال اول، شماره ۲ و ۳، (پاییز و زمستان ۷۱)
- ۱۰- طباطبایی، جواد. ابن‌خلدون و علوم اجتماعی (وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی)، تهران: طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۴
- ۱۱- عبداللهی، محمد. جامعه‌شناسی و توسعه اجتماعی در ایران، فصلنامه رهیافت، شماره ۶، بهار ۱۳۷۳ -
- ۱۲- عظیمی، حسین. مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، تهران: نشرنی، چاپ دوم، ۱۳۷۱
- ۱۳- منصوری، رضا. توسعه علمی ایران، تهران: مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، چاپ اول، ۱۳۷۳
- ۱۴- میشو، گی. انقلاب در دانشگاه، ترجمه دکتر امان‌الله ترجمان [(بی‌جا، بی‌تا)]
- ۱۵- هانتینگتون، ساموئل. برخورد تمدنها، ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، سال هشتم، شماره ۷۰-۶۹ (خرداد و تیر ۷۲)

ب- انگلیسی

- 16- Dubbeldam, L.F.B, *International year book of Education*, (Volume LIV-1994), Unesco, 1994.
- 17- George, Tome. *Cultural Development and Environment*, Paris, Unesco, 1992.
- 18- National Report of Nigeria: *Development of Education (1990-1992)*, Nigeria, Unesco.
- 19- Robbins, Stephen. *Organization Theory*. Prentice_Hall, 1987.